

پیشگفتار

دانش، روش و آموزش تاریخ اجتماعی

در کتاب حاضر شماری از مقالات مهم و پرارجاع درباره دانش تاریخ اجتماعی و مباحث روش‌شناختی و آموزشی آن از زبان انگلیسی به فارسی درآمده است. در طول سال‌هایی که برای توضیح و توجیه ضرورت ایجاد رشته تاریخ اجتماعی در دانشگاه‌های ایران با نهادها و کارشناسان برنامه‌ریزی دروس و رشته‌های دانشگاهی گفت‌وگو می‌کردم، همواره یک نکته موضوع بحثی چالش‌برانگیز بوده است: نبودن منابع و ادبیات تخصصی کافی برای معرفی این رشته در ایران. از این رو ضمن ترجمه یک متن مفید و به نسبت جدید در روش‌شناسی تاریخ اجتماعی (تاریخ اجتماعی؛ مسائل، راهبردها، روش‌ها، اثر مایلز فربرن)، انبوهی از مقالات راجع به این بحث را در مجلات و مجموعه‌های مقالات و دانشنامه‌های مختلف فرنگی بازجستم؛ در نهایت از آن میان سه مجموعه مقاله بر اساس نیازهای دانشجویان تاریخ دست‌چین شد و اینک مجموعه نخست به همت سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) در پیش روی شما قرار گرفته است. مقالات این مجموعه بیشتر از دانشنامه تاریخ اجتماعی، ویراسته پیترا استرنز، و ژورنال معروف تاریخ اجتماعی انتخاب شده است و در همین راستا دو مجموعه دیگر با عنوان‌های مقدماتی «مقالات بنیادی در تاریخ اجتماعی» و «جریان‌شناسی تاریخ اجتماعی» نیز در دست بررسی و تدوین و آماده‌سازی برای ترجمه است.

مجموعه حاضر در سه بخش تنظیم شده است. در بخش اول به دانش تاریخ اجتماعی و چیستی و ابعاد هویتی آن پرداخته شده است. در این بخش، در مقاله

«تاریخ اجتماعی»، نوشته پتر استرنز، که مدخلی جامع و کوتاه از *دانشنامه تاریخ اجتماعی* است، نویسنده بر تاریخچه تاریخ اجتماعی مروری داشته و به ویژه اشاره کرده است که تاریخ‌نویسندگانه‌هایی هم پیش از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (عصر شکل‌گیری روش جدید تاریخ اجتماعی) بوده‌اند که در آنها برخی عناصر و مؤلفه‌های مورد توجه در تاریخ اجتماعی نیز ملاحظه می‌شود که اگرچه همگی بر طبق نگاه سنتی به تاریخ و عطف توجه به نخبگان نگاشته شده‌اند، در کنار گزارش جنگ‌ها و رخداد‌های سیاسی، گزارش‌های بسیاری نیز راجع به آداب و رسوم و باورها و رفتارهای مردم هم آورده‌اند. او سرآغاز توجه به مردم عادی را در تاریخ‌نگاری معاصر، به صورت یک جریان ضعیف تاریخ اجتماعی، در ابتدای قرن بیستم دانسته که به نوعی نارضایی و اعتراض به نگاه تنگ‌نظرانه غالب در تاریخ‌نگاری امریکایی را در آن دوره منعکس می‌ساخته است. استرنز سه نیرو را در شکل‌گیری تاریخ اجتماعی نوین در امریکا دخیل دانسته است: آشنایی با تاریخ‌نگاری نوین اروپایی و به ویژه مکتب فرانسوی آنال؛ جنبش‌های اعتراضی مردمی در مطالبه حقوق اجتماعی که مورخان را به سطوح فرودین جامعه توجه داد و عملاً تاریخ‌نگاری از پایین به بالا را به عنوان یک شیوه واقع‌نگر تقویت کرد که می‌توانست، علاوه بر به دست دادن موضوعات و مقولات جدید و کارنشده برای مطالعات تاریخی، انگیزه‌هایی برای بازنگری و ارزیابی مجدد در تعلیل و تحلیل‌های مورخان پدید آورد و آنان را به بررسی دقیق‌تر نقش و عاملیت اجزاء و عناصر جمعیتی مختلف در کنار نقش و عاملیت نخبگان وادارد و در عین حال مورخ را بر آن دارد تا به جای اکتفای صرف به منابع مستقیم تاریخ‌نگاری، به انبوه بسیار متنوعی از منابع دیگر نیز مراجعه کند؛ استرنز پیوند روزافزون تاریخ و جامعه‌شناسی را نیز به عنوان سومین نیروی مؤثر در شکوفایی تاریخ اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، در این مدخل مورد بررسی قرار داده و به ویژه بر تعریف درست هویت میان‌رشته‌ای تاریخ اجتماعی و علوم اجتماعی تأکید کرده است. استرنز همچنین اعتراض مورخان سنتی به تاریخ اجتماعی و مخالفت‌های آنان را با این بینش و روش

نوین، نتیجه و نشانه متمایز بودن و موفقیت تاریخ اجتماعی و نیز جسارت و شجاعت مورخان تاریخ اجتماعی «در بازار کهنه‌فروشان صنف مورخان» دانسته است. او در عین حال با ذکر نقدهایی که بر جریان رو به رشد و تکامل تاریخ اجتماعی در امریکا وارد است، به تلاش‌هایی که برای بازبینی و ارزیابی دائم روش‌شناختی در درون خود این رشته صورت می‌گیرد اشاره کرده است.

در میان مدخل‌های دانشنامه‌ای دیگری که درباره این دانش و روش نوشته شده مقاله نسبتاً مفصل و جامع کریستوف کنراد، با عنوان «تاریخ اجتماعی»، اثر برجسته‌ای است. او در این مدخل ابتدا به مسئله تعریف تاریخ اجتماعی پرداخته و چونان بسیاری دیگر از صاحب‌نظران این رشته بر آن است که برای تعریف تاریخ اجتماعی باید از وجه سلبی در پی آن باشیم که بینیم تاریخ اجتماعی می‌خواهد «چه نباشد». او در این روی آورد سلبی، تمایز از روش و نگرش تاریخ سیاسی سنتی و توجه ویژه به تغییرات اجتماعی را، در تعریف ماهیت و مأموریت تاریخ اجتماعی، اساسی دانسته است. او یک تقسیم‌بندی دوره‌ای متعارف را برای مرور تاریخچه تاریخ اجتماعی برگزیده و سیر شکل‌گیری و تحولات تاریخ اجتماعی را در سه مرحله عمده باز کاویده است: مرحله نضج یافتن و تثبیت در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم؛ دوران توجه به مضامین و موضوعات تازه و متنوع و گسترش تاریخ اجتماعی به واسطه ترجمه و انتشار بین‌المللی آثار مورخان اجتماعی پس از جنگ دوم جهانی؛ و دورانی که تاریخ اجتماعی از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی به سبب گسترش زیاد و کسب تنوع موضوعی فراوان، دچار عوارض جانبی شده و نیاز به بازنگری و تعریف و تحدیدهای تازه یافته است.

یورگن کوکا نیز در مقاله خود با عنوان «تاریخ اجتماعی امروز: خسران‌ها، دستاوردها، فرصت‌ها»، با بررسی تاریخچه تاریخ اجتماعی در دهه‌های اخیر به این بحران گسترش سریع اشاره کرده است. کوکا از بحران هویتی و روش‌شناختی در این رشته سخن گفته ولی خاطرنشان کرده است که این بحران نمی‌تواند به معنای آغاز یک دوره درازمدت افول برای تاریخ اجتماعی باشد، زیرا تاریخ اجتماعی در

کنار آنچه از دست داده دستاوردهای مستمری هم داشته است و از طریق سازوکار نوسازی مداوم، کار خود را به پیش می‌برد. او با ارائه دو تعریف از تاریخ اجتماعی، اول به مثابه زیررشته‌ای تخصصی از تاریخ عمومی که در کنار تاریخ اقتصادی یا تاریخ اندیشه قرار می‌گیرد، و دوم به مثابه یک رهیافت یا شیوه نگریستن در مقولات تاریخی، تغییر پارادایم در این رشته‌ها را از جمله به سبب وانهادن بیشتر دانش اقتصاد از یک سو و توجه بیشتر به رویکردهای تفهیمی و بازسازی معنای پدیده‌های گذشته به بحث گذاشته است. کوکا با یک ارزیابی سخت‌گیرانه در این مقاله، در مقام یک داور خانگی، بروز یافتن تغییرات شدید در رهیافت‌های تاریخ اجتماعی را جریانی در جهت بهبود دانسته و نوآوری‌ها و ترکیب‌های جدید، پیچیده‌تر شدن روایت، برقراری پیوندهای عمیق‌تر میان ساختارها و فرایندها با ادراکات و کنش‌ها، توجه بیشتر به پدیده زبان و همچنین روند دائم خودنگری را از عوامل و در عین حال از نشانه‌های غنی‌تر شدن فعالیت‌های مورخان اجتماعی عنوان کرده است.

در مقاله «اکنون و آینده تاریخ اجتماعی»، پتر استرنز نیز همچون کوکا، به نقد و ارزیابی وضع گذشته و حال تاریخ اجتماعی پرداخته و با در نظر گرفتن یک دوره نیم‌سده‌ای از فعالیت‌هایی که مشخصاً تحت عنوان تاریخ اجتماعی صورت گرفته است، بر آن است که نسل جدید مورخان اجتماعی و تازه‌واردان خوش‌آتیه اکنون وارد جایگاه اصلی در جریان تاریخ‌نگاری اجتماعی شده‌اند و به زودی این جریان در خارج از کانون‌های عمده اروپایی و آمریکایی‌اش، در سایر نقاط جهان نیز شکوفا خواهد شد. به باور استرنز، عصر حاضر برای تاریخ اجتماعی، دیگر چونان دوران شکل‌گیری‌اش نیست که در آن، شور جوانی این رشته، خوبی هجومی و مبارزه‌جویانه به آن داده بود که می‌خواست خود را در برابر جریان دیرپا و کهن تاریخ سنتی سیاسی، تثبیت کند و سرپا نگه دارد. اکنون این رشته که به هر روی عمری را گذرانده و به نگرشی قدرتمند و غالب تبدیل شده، برای استمرار بخشیدن به این شکوفایی نیازی به تقویت روحیه چالش و درگیر شدن در احساسات نوستالژیک ندارد. این رشته با به کار انداختن قابلیت‌های خود در آفریدن

علاقه‌مندی‌ها و موضوعات تازه و حتی نگرش‌های جدید و روزآمدشده به همان مقولات اولیه و کارشده در پیشینه فعالیت‌های تاریخ اجتماعی، توانسته است خلاقیت و هیجانی دوباره بیابد و علاوه بر روزهای خوب گذشته، روزهای خوب نوبی را تجربه کند. استرنز مشکلات و چالش‌هایی را که برای تاریخ اجتماعی روی داده، پدیده‌ای شبیه به بحران بلوغ دانسته که خود نشانه رشد و توسعه و نزدیک شدن به روزهای اوج و باروری این رشته است.

در کنار این دو مقاله تقریباً هم‌نوا درباره دانش تاریخ اجتماعی و روند شکل‌گیری و تحولات آن، مقاله‌ای از جیمز هنرتا را در این بخش آورده‌ام که نگاهی متفاوت و انتقادی به مسئله رشد و توسعه روزافزون تاریخ اجتماعی داشته است. او در مقاله «تاریخ اجتماعی: به مثابه امر زیسته و مکتوب»، چندان با نگاه خوش‌بینانه و پرامید استرنز یا حتی کوکا موافق نیست. هنرتا از یک سو بر آن است که نظریه‌پردازی و تفلسف در مطالعات تاریخ اجتماعی به ویژه در ایالات متحده، کمتر از حد انتظار بوده و از این رو (صرف نظر از آراء منتقدانی که اساساً در حوزه روش‌شناسی، این نگرش فلسفه‌مآبانۀ او را مغایر با ماهیت و مأموریت مطالعات تاریخی می‌دانند)، به نقد و ارزیابی مبانی و محتوای فلسفی مطالعات تاریخ اجتماعی پرداخته است. او همچنین از سویی دیگر، تنوع وسیع و تکثر رهیافت‌ها در مطالعات تاریخ اجتماعی را که غالباً به عنوان امتیاز و نقطه قوت و نشانه فربهی و زایایی مداوم این رشته تلقی می‌شود، به عکس، نشانه عدم انسجام و وجود شکاف‌های روش‌شناختی می‌انگارد و گمان می‌کند که می‌شود یا باید با کوشش فلسفی، رهیافت یکدستی فراهم ساخت تا چنان نباشد که به قول او، مورخان اجتماعی تنها با کسانی وارد گفت‌وگوهای ثمربخش شوند که در پیشفرض‌های روش‌شناختی با آنان شریک و همراه‌اند. با اینکه درباره نقد و نگرش هنرتا در این مقاله، سخن بسیار می‌توان گفت، از این رو آن را در این مجموعه آورده‌ام که یکی از مهم‌ترین ادعاها علیه میراث مطالعات تاریخ اجتماعی در غرب در آن مطرح شده و به هر روی محققان تاریخ اجتماعی و بالاتر از آن، کسانی که به بررسی‌های روش‌شناختی در

تاریخ اجتماعی علاقه‌مندند باید با پرسش‌هایی از این دست هم مواجه شوند و با نقدهای فلسفه‌مآبانه و دلواپسی‌های مبتنی بر نگرش‌های فلسفی نیز دست‌وپنجه‌ای نرم کنند و این مقاله از این جهت، مفید و آموزنده خواهد بود.

در ادامه این بخش چند مدخل کلیدی در مطالعات تاریخ اجتماعی آمده است که خوانندگان را برای آشنایی بیشتر با دانش تاریخ اجتماعی یاری می‌دهد: «دوره‌بندی توالی‌های تاریخی» (که در بسیاری از موارد باید در مطالعات تاریخ اجتماعی به نحو متفاوتی از روش‌های مرسوم سنتی، تعریف شود)؛ «کمی‌سازی» (که استفاده از آن یکی از مجادله‌برانگیزترین مسائل و موضوعات رایج در گفت‌وگوهای درون‌رشته‌ای مورخان اجتماعی بوده است)؛ «دین» (چه به عنوان یک موضوع عام و شامل مضامین متنوع در مطالعات تاریخ اجتماعی و چه به عنوان یک نیروی بسیار تأثیرگذار در تحولات تاریخ اجتماعی جوامع)؛ و «تاریخ زندگی روزانه» (به عنوان یک موضوع مادر و مولد انبوهی از موضوعات زیرمجموعه‌اش یا چونان یک نقطه عزیمت بنیادی در مطالعات تاریخ اجتماعی).

در بخش دوم این مجموعه، محتوای مقالات عمدتاً در باب «روش تاریخ اجتماعی» است، گو اینکه در بخش نخست که تحت عنوان «دانش تاریخ اجتماعی» آمده نیز نگرش‌های روشی مد نظر نویسندگان بوده است. در نخستین مقاله این بخش که عنوان «روش‌شناسی تاریخ اجتماعی» هم دارد و مدخلی از *دانشنامه تاریخ اجتماعی است*، دنیل اسکات اسمیت، وجوه مشترک و مبانی اصلی روش‌شناختی را در طیف گسترده رویکردهای تاریخ اجتماعی بازجسته و آنچه را تقریباً می‌توان در شیوه نگرش و تبیین و تحلیل اغلب مورخان اجتماعی در شمار شاخص‌های روشی انگاشت، به عنوان فصل ممیز میان روش‌شناسی تاریخ اجتماعی با مجموعه آنچه از آن تاریخ‌نگاری سنتی تلقی می‌شود، بررسی کرده است. نگرشی تحلیل‌گراتر، توجه بیشتر به موضوعات فراگیرتر همچون نظام‌ها یا تغییرات اجتماعی، عدم توجه صرف به کنش‌های فردی، در نظر گرفتن و تفسیر و تحلیل کنش‌های فردی و رویدادهای منفرد در بافتار وسیع‌تر اجتماعی، استفاده از روش‌های کمی (که البته این مورد بر

اساس میزان اهتمام مورخان به داده‌های کمی و آمارها و نیز بر حسب موضوع پژوهش، در سطوح و مقیاس‌های متفاوتی صورت می‌گیرد، در نگاه اسکات اسمیت بیشتر از سایر موارد حائز اهمیت‌اند. او همچنین به درستی بر آن است که تنوعات سنت‌های ملی یا مبانی فلسفی و نیز چگونگی و میزان دسترسی به اطلاعات و حتی در مقیاس‌های کوچک‌تر، ملاحظات ناظر به طرز بیان و نحوه ارائه دستاوردهای پژوهشی با توجه به طیف مخاطبان، در انتخاب مدل‌های روش‌شناختی در تاریخ اجتماعی، تعیین‌کننده یا دست‌کم تأثیرگذارند. او نیز هم‌نوا با بسیاری از پردازندگان به نقدهای روش‌شناختی در مطالعات تاریخ اجتماعی، ساختارگرایی را به مثابه راه میانه و سازشی میان فردگرایی و کل‌گرایی، برتر می‌نهد و البته مورخ اجتماعی را به پرهیز از افراط و تفریط و نیز به توجه هوشمندانه به نقش‌ها و جایگاه‌های کنش‌های متقابل فردی و اجتماعی دعوت می‌کند.

در دومین مقاله این بخش با عنوان «روش‌شناسی‌های تاریخ اجتماعی: جستاری انتقادی و دفاع از ساختارگرایی»، کریستوفر لوید نیز کمابیش به همین راه رفته و در دفاع از ساختارگرایی (البته نه به سبک و نگاه اسکات اسمیت)، به تفصیل به نقد و ارزیابی تقریباً همه شیوه‌های روشی به کار گرفته‌شده در آثار تاریخ اجتماعی تا زمان نگارش مقاله‌اش پرداخته است (رهیافت‌های تجربه‌گرا و فردگرا، نظام‌مند و کارکردگرا، هرمنوتیک تفسیرگرا، ساختارگرا و پاسا ساختارگرا و ساختارگرای عقلانی). لوید اصرار دارد که پیشفرض‌های فلسفی فردگرا یا کل‌گرا، هیچ کدام نمی‌توانند در پشتیبانی از یک روش‌شناسی معطوف به مطالعه چگونگی روابط متقابل علی‌کنش و ساختار، آن‌هم در گذر زمان، با کیفیت مطلوب برای یک مورخ اجتماعی عمل کنند و هر دو دسته بنا بر روش، از بخشی از فرایند علی غافل خواهند ماند.

در همین راستا، نیکول یوستیس در مقاله «وقتی ماهی روی خشکی راه می‌رود؛ تاریخ اجتماعی در دنیای پسامدرن»، ضمن ارائه گزارش خود از روند شکل‌گیری و تحولات تاریخ اجتماعی نوین، به منظور ارزیابی وضع فعلی و نیز

ترسیم مسیر و دورنمای آینده تاریخ اجتماعی، به ویژه به پیوند دوباره‌ای که میان تاریخ اجتماعی و تاریخ سیاسی در حال شکل‌گیری (اکنون باید گفت در حال رواج) است اشاره کرده است. او به موضوع روایت/روایتگری در تاریخ‌نگاری اجتماعی نیز توجه کرده و بر آن است که پس از چند دهه پرفرازونشیب در تاریخ اجتماعی امریکا، مورخان در مورد نیاز همزمان، هم به روایت و هم به تحلیل، به نوعی اجماع رسیده‌اند. او این ترکیب نوین را در کنار انواع دیگری از ترکیب‌های مدرن همچون تاریخ‌نگاری خردنگر/خُرده تاریخ و یا تاریخ مستعمراتی بررسی کرده است.

در این مجموعه با در نظر گرفتن این واقعیت که اکنون پس از شکوفایی تاریخ اجتماعی در اروپا و امریکا به روشنی می‌توان از سبک‌ها یا شیوه‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی درباره موضوعات آسیایی و افریقایی هم سخن گفت، دو مقاله برگزیده در این زمینه نیز ترجمه شده است. در مقاله مایکل اداس، با عنوان «تاریخ اجتماعی و انقلاب در تاریخ‌نگاری افریقایی و آسیایی»، بدون آنکه قصد شمارش یا معرفی آثار تاریخ اجتماعی راجع به آسیا و افریقا در میان باشد، از سنت‌های مطالعات تاریخ اجتماعی در این حوزه‌ها، طرحی کلی به دست داده شده است. اداس بر آن است که تبدیل شدن تاریخ اجتماعی به یک رویکرد غالب در مطالعات تاریخی درباره آسیا و افریقا، در مقایسه با دشواری‌هایی که این رشته در مقابل طرف‌داران سرسخت تاریخ سنتی در مطالعات غربی داشته با تنش‌ها و مجادلات کمتری همراه بوده است و مورخان اجتماعی در حوزه مطالعات آسیایی و افریقایی، به نسبت همتایانشان که روی موضوعات غربی کار می‌کردند، در مواجهه با مورخان سنتی، دشواری‌های کمتری را متحمل شده‌اند. شاید داوری اداس از این نظر درست باشد که از یک سو، طبعاً تأخیر در آغاز روی‌آوری به نگرش‌ها و نگارش‌های تاریخ اجتماعی درباره افریقا و آسیا، مایه پدید آمدن ذخیره یا سابقه‌ای سودمند برای مورخان نوگرا شده است، تا در این مجال وسیع بتوانند تاریخچه تلاش‌های مورخان اجتماعی را که درباره اروپا و امریکا مطالعه کرده‌اند، از نظر بگذرانند و از تجربه‌های آنان بهره ببرند. بسیاری از یا بهتر است بگوییم بیشتر کسانی

که باید آنها را نسل اول روی آورندگان به روش تاریخ اجتماعی در مطالعات آسیایی و افریقایی خواند، در دانشگاه‌های غربی و نزد مورخان نسل اول یا نسل دوم تاریخ اجتماعی در اروپا و امریکا تحصیل کرده و با این رویکرد آشنا شده‌اند، و به کرسی‌های دانشگاهی آموزش تاریخ دست یافته‌اند و به سرعت بر جای استادان سنتی نشسته‌اند و یا دست کم آثارشان که در کشورهای غربی انتشار یافته بود از این بخت برخوردار شده بودند که در کشورهای آسیایی و افریقایی مورد توجه نسل‌های جوان‌تر علاقه‌مندان به تاریخ قرار بگیرند. به این ترتیب این مورخان جوان اجتماعی به نسبت همکارانشان که درباره غرب مطالعه می‌کردند، برای تثبیت تاریخ اجتماعی چونان یک روش تازه برای مطالعات آسیایی و افریقایی، در چالش با ساختارهای صلب دانشگاهی در آموزش تاریخ، مصائب کمتری را از سر گذراندند. البته از سویی دیگر باید به این نکته هم توجه داشت که در بسیاری از کرسی‌های مطالعات آسیایی و افریقایی، تاریخ سنتی هم قدرت و استیلای قابل توجهی نداشت و برای مطالعه راجع به برخی حوزه‌ها یا برخی از مناطق جغرافیایی، استادان سنتی برجسته‌ای هم وجود نداشتند و از این رو، چالشی که تاریخ سنتی می‌توانست در حوزه مطالعات غیر غربی برای رویکرد نوین اجتماعی پدید بیاورد، به قدرت و قوت آنچه تاریخ سنتی در حوزه مطالعات غربی برای تاریخ اجتماعی به بار آورد، نبوده است (گو اینکه این تحلیل درباره مطالعه راجع به همه کشورهای آسیایی و افریقایی هم صادق نیست). با این همه، مقاومت و سرسختی مورخان سنتی در برابر مورخان نوگرای اجتماعی در مطالعات آسیایی و افریقایی نیز همچنان آن قدر پرتأثیر بوده است که نه تنها در بسیاری از کشورهای غربی، کرسی‌های تخصصی مطالعات تاریخ اجتماعی درباره موضوعات آسیایی و افریقایی پدید نیامده است، در خود این دو قاره نیز، هنوز تاریخ اجتماعی به صورت یک رشته رسمی دانشگاهی رواجی نیافته است و مورخان اجتماعی اغلب به صورت منفرد یا در حلقه‌های تخصصی و در قالب مجلات و نشریات علمی و نه به صورت نظام‌مند و دانشگاهی، فعالیت می‌کنند.

در کنار مقاله اداس، مقاله فرانتس روزنتال با عنوان «مطالعه تاریخ فکری و اجتماعی مسلمانان: رویکردها و روش‌ها»، تنها مدخلی است که در این مجموعه به

رویکردها و روش‌های مطالعه در تاریخ اجتماعی و فرهنگی مسلمانان می‌پردازد، و بدین معنا به کارگیری تاریخ اجتماعی در مورد موضوعی است که ماهیتاً تعلق به دنیای غرب ندارد. نو بودن این رشته در جهان اسلام، هنوز فرصت پرداختن به مبانی و روش‌های مطالعات تاریخ اجتماعی اسلام و مسلمانان را برای خود محققان مسلمان فراهم نکرده است و از این رو، مقاله روزنتال (هرچند زمان نسبتاً زیادی بر آن گذشته)، هنوز در این زمینه می‌تواند بسیار مفید و راهگشا باشد. روزنتال به سبب احاطه بسیار وسیعش بر منابع ادبی اسلامی، به ویژه بر اهمیت کاربردی این منابع و خاصه مسئله زبان در مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی مسلمانان تأکید کرده است. او همچنین به طور مشخص، راهکارهایی برای روش تحقیق در روایات و ذهنیت‌های مسلمانان بر اساس زبان و ادبیات اسلامی فرا روی نهاده و نیز تا حدی مسئله تعمیم بر اساس شواهد اندک را که به سبب عدم دسترسی به اطلاعات لازم و پراکندگی بیش از حد داده‌ها، از چالش‌های بسیار مهم در مطالعات تاریخ اجتماعی مسلمانان به شمار می‌رود، مورد بحث قرار داده است.

دو مقاله اخیر هر یک به گونه‌ای نکته‌حائز اهمیتی را در روش‌شناسی مطالعات تاریخ اجتماعی در بطن خود پرورده‌اند و آن لزوم تولید و تدوین یک روش شناخت معطوف به موضوع و زمان و مکان معین در بسیاری از پژوهش‌های تاریخ اجتماعی است. مقاله بعدی در این بخش، با عنوان «چارچوبی نو برای تاریخ اجتماعی»، از جک هکستر، یک نمونه شاخص از درک این اصل ناگزیر و تلاش برای ترسیم چنین رهیافتی در مطالعات تاریخ اجتماعی است. این نمونه غربی کوشش برای تدوین یک چارچوب روش‌شناختی اختصاصی در تاریخ اجتماعی را از آن روی در این قسمت گنجانده‌ام که درک غربیان را از اهمیت عناصر و مؤلفه‌های اجتماعی و تاریخی مختص به زمان و مقید به مکان معین، در پژوهش‌های پیشرفته‌تر تاریخ اجتماعی نشان دهم. هرچند در ایران هنوز در حوزه پژوهش‌های عمومی‌تر تاریخ اجتماعی هم نمونه‌های عالی و ممتازی پدید نیامده، با این حال لازم است دانشجویان از چشم‌اندازهای وسیع‌تری که در آینده مطالعات تاریخ اجتماعی

پیش رویشان خواهد بود اطلاع داشته باشند. به ویژه، این اصل مهم که برای مطالعات تاریخ اجتماعی در سرزمین‌های غیرغربی باید نگرش‌ها و نظام‌های معرفت‌شناختی معطوف به محل را پشتیبان تحقیق و بررسی و خوانش و گزینش اطلاعات قرار داد و در نتیجه، در تحلیل و تبیین‌های بعدی، نیز باید متناسب با خاستگاه و جایگاه بومی پدیده‌های تاریخ اجتماعی عمل کرد، ایجاب می‌کند که دانشجویان، با نمونه‌های پژوهش‌های مقید به زمان و مکان خاص در تاریخ اجتماعی غربی نیز آشنا شوند و تجربه پیشگامان غربی این رشته را در این زمینه‌ها از نظر بگذرانند. هکستر در این مقاله، با بررسی انتقادی پاره‌ای از مطالعات راجع به مقطعی از تاریخ اجتماعی انگلستان تلاش کرده است چارچوبی ابتکاری برای مطالعه تاریخ اجتماعی ارائه کند که به منظور چنین پژوهشی در «یک زمان و مکان معین» مناسب باشد.

از سویی دیگر، کاربست دانش‌های همراه و به اصطلاح علوم مساعد، در مطالعات تاریخ اجتماعی در جهت غنی‌تر کردن روش، همواره از آغاز شکل‌گیری این رویکرد، مد نظر مورخان اجتماعی بوده و در جای خود شایسته است که مطالعه‌ای مستقل برای بازشناسی امکانات به‌کارگیری علوم دیگر و از جمله زیررشته‌های خود تاریخ و شعبه‌های نوین آن یا استمداد از آنها و حتی به دست دادن ترکیب‌های تازه‌ای از تاریخ اجتماعی با این علوم/زیررشته‌ها/شاخه‌ها، صورت گیرد. همچنین بده‌ویستان‌های تاریخ اجتماعی با علوم دیگر و نیز با زیررشته‌ها و شاخه‌های مختلف تاریخ^۱، موضوع روش‌شناختی مهم دیگری است که در همین

۱. در این زمینه به ویژه درباره ارتباط متقابل تاریخ اجتماعی با علوم اجتماعی، علوم اقتصادی و مطالعات فرهنگی، و نیز تعامل‌های آن با تاریخ سیاسی، تاریخ زنان، تاریخ برده‌داری، و جز آنها در زبان‌های فرنگی کتاب‌ها و مقالات فراوانی نگاشته شده است؛ برای یک بحث از ارتباط و تعامل تاریخ اجتماعی با تاریخ محلی در مطالعات تاریخی در ایران با تأکید و عطف توجه به محتوای بومی ایرانی، ر.ک. گفت‌وگوی زهیر صیامیان گرجی با ابراهیم موسی پور و مرتضی نورایی با عنوان «سویه‌های تاریخ محلی»، در کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۶۸، اردیبهشت

راستا پرداختن به آن هم شایسته و بایسته است. در آخرین مقاله بخش روش در این مجموعه، بی آنکه قصد ورود به این بحث وسیع و درازدامن در میان باشد، یک نمونه از چنان کوششی از نظر خوانندگان گذرانده خواهد شد. مارک اسمیت، در مقاله «تاریخ اجتماعی حواس»، با روی آوردی که البته برای خوانندگان فارسی زبان و دانشجویان تاریخ در ایران چندان آشنا نیست^۲، با ورود به بحث تاریخ حواس، امیدوار است که تاریخ اجتماعی بتواند نگرش تاریخی ما را از تسلط دیرپا و غلبه بنیادین بصری برهاند و به حواس دیگر و به ویژه به وجه شنیداری، فرصت و مجال بیشتری بدهد. او همچنین برخی از مطالعات صورت گرفته در تاریخ حواس را که نویسندگان آنها را پژوهش‌هایی از جنس تاریخ فرهنگی قلمداد کرده‌اند، تا حد زیادی وامدار به و برخوردار از انواع روش‌شناسی‌ها و شیوه‌های مألوف پژوهش در تاریخ اجتماعی دانسته است. او شیوه تاریخننگاری از پایین به بالا را به یک معنا، با توجه بیشتر مورخ به حواس خمسۀ بشری، به صورت از پایین به بالا (یعنی توجه بیشتر به حواسی که پیش‌ترها به نسبت حس بینایی در مرتبه‌ای فروتر انگاشته شده‌اند)، متناظر می‌انگارد و این روی آورد جدید را می‌ستاید.

بخش سوم این مجموعه مقالات به موضوع «آموزش تاریخ اجتماعی» و تجربه‌های غربی در این زمینه اختصاص یافته است. لیندا روزنتسوایگ در مدخل «آموزش تاریخ اجتماعی» در *دانشنامه تاریخ اجتماعی*، تلاش‌هایی را که برای گنجاندن موضوعات تاریخ اجتماعی در برنامه‌های درسی آموزش تاریخ در سطوح دانشگاهی و پیش‌دانشگاهی در امریکا صورت گرفته و نگرانی‌های برنامه‌ریزان سنتی آموزش تاریخ درباره کارآمدی و فایده تاریخ اجتماعی در تأمین آنچه به زعم خود، سواد تاریخی‌اش می‌خوانده‌اند، بررسی کرده است. در امریکای نیمه قرن بیستم،

۱۳۹۱، ص ۴-۱۷.

۲. برای یک نمونه مطالعات تاریخ فرهنگی درباره حواس خمسۀ در زبان فارسی، ر.ک. موسی‌پور، ابراهیم، «درآمدی بر ترجیح حواس خمسۀ بر یکدیگر نزد بعضی علمای مسلمان»، *خردنامه همشهری*، شماره ۵۰، خرداد و تیر ۱۳۸۹، ص ۳۳-۴۰.

برنامه‌ریزان آموزشی دل‌واپس آن بوده‌اند که تاریخ اجتماعی به جای آنکه دانش‌آموزان و دانشجویان را با «میراث ملی غرور‌انگیز امریکایی» آشنا کند (که عملاً یعنی تاریخ پیروزی‌های نظامی و دستاوردهای نخبگان سفیدپوست امریکایی)، آنان را با رخدادها و تحولات برآمده از فرهنگ متکثر همه ساکنان قدیم و جدید این سرزمین از جمله بومیان سرخ‌پوست، بردگان، گروه‌های فرودست و کارگران و مهاجران و اقلیت‌های قومی و فرهنگی دیگر آشنا می‌کند و این اقلیت‌ها را بیش از آنچه در حد تصور و انتظار مدیران فرهنگی امریکاست، مورد توجه و اهتمام قرار می‌دهد. به زعم این مدیران، نگرش‌های چندفرهنگی تاریخ اجتماعی برای هویت رسمی تعریف‌شده امریکایی، یک تهدید به شمار می‌رود و آموزش تاریخ باید مصروف یادآوری حماسه‌های قهرمانانه نخبگان سفیدپوست در بر ساختن جهان امریکایی و محدود به «اطلاعات ضروری» سنتی راجع به پیروزی‌های این قهرمانان «ملی» شود؛ گو اینکه در نهایت، تاریخ اجتماعی به ویژه به سبب مشتمل بودن بر موضوعات و مضامین جذاب و تازه‌ای که با زندگی واقعی و جهان زیسته اغلب دانشجویان، پیوندی نزدیک و ملموس داشت، همچون روابط خانوادگی، زندگی روزانه، مشاغل و روابط کاری، اوقات فراغت، سلامت و درمان و عواطف و احساسات انسانی و جز اینها، جای خود را در متون و برنامه‌های آموزشی پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی در ایالات متحده باز کرد و به سرعت به رویکردی غالب و گسترده تبدیل شد.

جفری تیمینز نیز در مقاله «آینده یادگیری و آموزش در تاریخ اجتماعی: رویکرد تحقیقی و اشتغال‌پذیر»، مسائل متعدد راجع به آموزش دانشگاهی تاریخ اجتماعی را بررسی کرده است، از جمله برنامه درسی به ویژه با در نظر گرفتن کاربرد، کارآمدی و جذابیت دروس ارائه‌شده، آموزش مهارت‌های شناختی که دانشجو را برای کار کردن در مقام یک مورخ اجتماعی مجهز کند (همچون توانایی تحلیل انتقادی و ارزیابی اعتماد‌پذیری شواهد تاریخی) و مهارت‌های ارائه مطلب به ویژه با نقد و ارزیابی نقاط ضعف و قوت شیوه‌های ارائه همچون سخنرانی، سمینار

دانشجویی، ارزیابی‌های شفاهی حضوری یا آنلاین و جز اینها. در واقع، در نگاه ناظران و کارشناسان و منتقدان آموزشی، وجود تفاوت‌های جزئی و کلی در آموزش تاریخ اجتماعی و تربیت مورخان اجتماعی در دانشگاه‌ها، مستلزم معمول داشتن تفاوت‌هایی در نحوه ارائه و چگونگی ارزشیابی دانشجویان در این رشته هم هست. علاوه بر اینها، یک نکته بسیار مهم در روش‌شناسی و آموزش تاریخ اجتماعی این است که مورخ اجتماعی پس از مطالعه موضوع خود، چگونه و با چه زبان فنی‌ای باید دستاوردهای پژوهشی‌اش را ارائه کند. مقاله سوم در این بخش، با توجه به همین نکته برگزیده شده است.

ریچارد ون در مقاله «سخنوری در تاریخ اجتماعی»، نقطه عزیمت خود را در این باور اساسی قرار داده است که برای آنکه یاد بگیریم چگونه درباره چیزی سخن بگوییم، باید به روشنی بدانیم که درباره چه چیزی سخن می‌گوییم. او با نقد تعاریف سلبی رایج از تاریخ اجتماعی، بر آن است که این تعاریف برای استقرار نقطه عزیمت در آموزش سخنوری در تاریخ اجتماعی، وافی به مقصود نیستند. او با آنکه کاربرد مفاهیم و نگرش‌های جامعه‌شناختی در تاریخ اجتماعی را چونان عنصری ضروری در نظر می‌گیرد، درباره واسپردن محض روش و زبان و بیان در تاریخ اجتماعی به جامعه‌شناسی، خوش‌بین نیست و در این باره به مورخان اجتماعی هشدار می‌دهد. علاوه بر میزان و سطح استفاده از زبان فنی علوم اجتماعی در شالوده فن بیان و در واقع در سخن مورخان اجتماعی، «ادبیت» این سخن یا میزان وابستگی و وفاداری زبان فنی تاریخ اجتماعی به زبان روزانه نیز در مقاله ریچارد ون به بحث گذاشته شده است. او زیاده‌روی در استفاده از اصطلاحات ناظر به طرز ارائه داده‌های کمی و تبدیل متن و نشر یک تحقیق تاریخ اجتماعی را به شماری از جدول‌ها و نمودارها نکوهش می‌کند. او همچنین با ذکر شواهدی از آثار معروف این حوزه، علاوه بر نقد نثر و شیوه بیان، مسئله روایت/روایتگری را نیز در بخشی از مقاله‌اش به صورت انتقادی بررسی می‌کند.

آخرین مقاله این بخش، با عنوان «تاریخ اجتماعی برای نوآموزان: نگاه یک

پژوهشگر جوان به حرفه‌اش»، بیان تجربه‌هایی است که ریچارد گسن، از مورخان اجتماعی معاصر امریکا، در جریان آغاز فراگیری تاریخ به مثابه رشته دانشگاهی و روی آوردنش به تاریخ اجتماعی و سپس تبدیل شدنش به یک مورخ اجتماعی و در نهایت پیدا کردن یا ابداع رهیافت خاص خودش در این رشته، از سر گذرانده است. روایت صادقانه و صریح گسن از این تجربه‌ها می‌تواند برای دانشجویانی که می‌خواهند آموختن تاریخ اجتماعی را آغاز کنند یا می‌خواهند از زمینه عمومی آموزش تاریخ به گرایش تخصصی تاریخ اجتماعی وارد شوند، بسیار مفید و راهگشا خواهد بود. گسن، انتخاب تاریخ اجتماعی را به عنوان شاخه تخصصی‌اش در مطالعات تاریخی، یک فرصت و خوش اقبالی برای خود دانسته و اذعان کرده است که هرچند قبل از روی آوردن به تاریخ اجتماعی، در یکی از بهترین نظام‌های دانشگاهی جهان، درس تاریخ خوانده بود، در واقع، در زمینه تاریخ، آموزش درستی نگرفته و از همین رو، از آنچه در دوره تحصیل در تاریخ اجتماعی آموخته، شگفت‌زده شده بود. به باور گسن، پذیرش تکثر فرهنگی در نظام دانشگاهی امریکا به نوعی، از دستاوردهای تاریخ اجتماعی بوده است. او با ارزیابی موفقیت‌های تاریخ اجتماعی در امریکا بر آن است که این رشته اگرچه تا کنون مایه پرورش دو نسل کامل از مورخان پیشرو شده و چنان در فضای آکادمیک در نظام آموزش عالی امریکا رواج و غلبه یافته که مشتغلان به تاریخ سنتی و نظامی و دیپلماتیک، تا حد قابل توجهی احساس طردشدگی از پارادایم غالب را دارند، هنوز در بیرون از دانشگاه‌ها، تاریخ اجتماعی موفق نشده است که در عملکرد بنگاه‌های فرهنگی امریکایی تأثیر شگرفی به جای بگذارد و برای تبدیل شدن این نگرش به رویکردی غالب در برنامه‌ریزی فرهنگی ملی، راه درازی در پیش است، از این رو که تاریخ اجتماعی که به مردم عادی و فرودستان توجه می‌کند، در راستای اهداف تعریف‌شده برتری جویانه امریکا و تقویت مستمر هویت ملی بر ساخته امریکایی عمل نمی‌کند. او موج پسامدرنیستی را که زمانی کوشیده بود سخن اجتماعی را در کنترل خود درآورد، با وجود تأثیراتی که در نگرش برخی از مورخان پدید آورده،

در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی، جریانی پایان یافته و از رواج افتاده دانسته که عمرش به سر آمده و این برای مورخان آسیایی و آفریقایی که اکنون در حال گذراندن ادوار آغازین شکل گیری و رواج سخن تاریخ اجتماعی در سرزمین های خود به سر می برند، و به گونه ای افراطی به آن رهیافت های پسامدرنیستی دلبستگی دارند، هشدار درخور توجه و اهتمام است. او در نهایت، به فرصت های شغلی پیش روی یک مورخ اجتماعی در دهه ۲۰۰۰ در امریکا اشاره کرده و تجربه خود را از بازار کار علمی دانشگاهی به عنوان یک فارغ التحصیل تاریخ اجتماعی در اختیار خوانندگان قرار داده است.

امیدوارم انتشار این مجموعه در کنار آثار دیگری که در همین راستا ترجمه و تألیف خواهد شد، بسته کاملی از میراث و تجربه پیشگامان رشته تاریخ اجتماعی را فراروی دانشجویان ایرانی قرار دهد تا با سهولت بیشتر و در زمان بسیار کمتری بتوانند با سابقه و چالش هایی که مورخان اجتماعی در اروپا و امریکا در دهه های اخیر از سر گذرانده اند آشنا شوند و در مسیر وارد شدن و تجربه اندوزی در مطالعات تاریخی شان در حوزه تاریخ اجتماعی اسلام و ایران، از این میراث جهانی بهره ببرند و بکوشند تا راهکارها، رهیافت ها و روش هایی متناسب با زمان و مکان و موضوعات بومی و محلی، برای این دست مطالعات ابداع کنند و آن را به صورت عملی در جریان پژوهش های تاریخ اجتماعی به محک نقد بیازمایند.

دوستان ارجمندی در این کار که مدت ها به تأخیر افتاد همراهم بوده اند و در نهایت با همت سازمان «سمت» ترجمه این اثر به سرانجام رسید. علاوه بر آقای محمدابراهیم باسط که همکار اصلی من در این طرح بوده و انجام یافتن ترجمه و ویرایش و آماده سازی نهایی کار به تلاش و همدلی ایشان بستگی تام داشته است، از آقایان مهدی عباسی و مهدی وفایی که در مراحل مختلف این کار از یاری شان بهره برده ام سپاسگزاری می کنم. آقای دکتر زهیر صیامیان گرجی نیز با سخت کوشی بر تولید این اثر نظارت داشتند و از این روی از همه این دوستان و همکاران و نیز کارشناسان و همکاران سازمان «سمت»، به ویژه سرکار خانم دکتر شهره روغنی،

مدیر پژوهشی، و جناب آقای دکتر حسین مفتخری، مدیر گروه تاریخ، که با روشن‌اندیشی از طرح ترجمه این کتاب پشتیبانی کرده‌اند و سرکار خانم شجاعی، کارشناس گروه تاریخ و همکاران بخش تدوین به خصوص خانم فاطمه جزء خراسانی که روخوانی متن را انجام داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم. مسئولیت همه خطاها و لغزش‌هایی که ممکن است در ترجمه راه یافته باشد بر عهده بنده خواهد بود، گو اینکه همه این دوستان برای به ثمر رسیدن ترجمه این متن بسیار کوشیده‌اند.

ابراهیم موسی پور بشلی